خبرها

هفته فرهنگی روسیه در ایران

ایرنا: مدیر کل همکاری‌های فرهنگی و هنری سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی گفت: هفته فرهنگی روسیه سوم تا هفتم اردیبهشت‌ماه در ایران برگزار می‌شود. سیدمحمدحسین هاشمی روز شنبه در گفت‌وگو با خبرنگاران افزود: این هفته براساس مبادلات فرهنگی که طی سه سال گذشته بین ایران و روسیه صورت گرفته، برگزار خواهد شد. وی استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی ایران و روسیه و توسعه و تعمیق مبادلات فرهنگی دو کشور را از اهداف این رویداد فرهنگی برشمرد. هاشمی یادآورشد که در برنامه افتتاحیه هفته فرهنگی روسیه علاوه بر سخنرانی رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، پیام وزیران فرهنگ دو کشور قرائت می‌شود. وی توضیح داد: اجرای ارکستر سمفونیک ایران و روسیه به‌طور مشترک در برنامه‌های این رویداد گنجانده شده است. مدیرکل همکاری‌های فرهنگی و هنری سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همچنین اجرای گروه موسیقی کر همراه با آوازهای سنتی روسیه، اجرای نمایش تئاتر عروسکی در روزهای ششم و هفتم اردیبهشت‌ماه در فرهنگسرای هنر و برگزاری نمایشگاه‌های کتاب، عکس و صنایع دستی روسیه را از دیگر برنامه‌های هفته فرهنگی روسیه در ایران برشمرد. وی خاطرنشان کرد: هفته فرهنگی روسیه در ایران با همکاری سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت فرهنگ روسیه، رایزن فرهنگی ایران در روسیه و سفیر روسیه در تهران برگزار خواهد شد. هاشمی به فعالیت‌های فرهنگی که در ایران و روسیه انجام شده، اشاره کرد و افزود: امضای یادداشت تفاهم بین سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و اتحادیه نویسندگان روسیه، برگزاری هفته فیلم در مسکو، حضور فعال ناشران کتاب ایران در نمایشگاه مسکو، برگزاری هفته فرهنگی ایران در تاتارستان، برپایی نمایشگاه آثار نگارگران ایران در مسکو و سفر وزیر فرهنگ روسیه به ایران از مهمترین برنامه‌ها در سال‌های گذشته بوده است.

جایزه فرهنگ ۲۰۰۶ برای اگنس هلر

میراث خبر: «اگنس هلر» نویسنده و فیلسوف مجارستانی جایزه ۲۰۰۱۶۴ دلاری سانینگ در حوزه فرهنگ را به دلیل تحقیق و بررسی بر فرهنگ اروپا به خود اختصاص داد. جایزه فرهنگ سانینگ هر دو سال یک‌بار به یکی از محققان برجسته که در رابطه با فرهنگ مطالعه و بررسی جامع و شاخصی انجام داده باشد، اعطا می‌شود. بنیانگذار این جایزه دانشگاه کپنهاگ است که این جایزه را در سال ۱۹۵۰ برای بزرگداشت نویسنده مشهور «کارل جوان سانینگ» بنیانگذاری کرد. به گزارش آسوشیتدپرس امسال دانشگاه رکتور رالف، اگنس هلر را به دلیل بحث و بررسی اصلاحات مربوط به موجودیت بشری در آثار برخی از مشهورترین فلاسفه و نویسندگان اروپا نظیر امانوئل کانت، فردریک نیچه، ارسطو، مارتین هایدگر، ویلیام شکسپیر و سوران کیرکگارد مورد تمجید و تحسین قرار دادند. کمیته اعطای جایزه اگنس هلر را به دلیل روش خلاق و هوشمندانه این نویسنده در توصیف فرهنگ نیم قرن از تاریخ اروپا در بین سایر پژوهشگران و نویسندگان برگزید. اگنس هلر در سال ۱۹۲۹ در بوداپست مجارستان پا به عرصه وجود گذاشت.

وی یکی از سرشناس‌ترین فلاسفه مارکسیست محسوب می‌شود که روی فلسفه هگل (فیلسوف آلمانی) نیز مطالعات گسترده‌ای داشته است. انقلاب سال ۱۹۵۶ مجارستان از نقاط عطف زندگی این نویسنده و فیلسوف مجارستانی محسوب می‌شود چرا که در این مقطع زمانی بود که هلر متوجه تاثیر سوء آزادی‌های تئوری مارکسیست بر کل ساختار سیاسی و اجتماعی مجارستان شد. پیش از این، واکلاف هاول رئیس جمهور چک، کریستف کیشلوفسکی و اینگمار برگمان کارگردانانی از لهستان و سوئد و داریو فو از ایتالیا و گونتر گراس از آلمان برندگان جایزه نوبل ادبی، موفق به دریافت جایزه سانینگ شده بودند. در سال ۲۰۰۴ نیز موناهاتوم، هنرمندی از فلسطین که در لندن زندگی می‌کرد این جایزه را به خود اختصاص داد.

اخلاق پزشکی در عرصه جهان

مهر: با حضور پروفسور داریوش فرهود، عضو کمیته اخلاق در ژنتیک پزشکی سازمان جهانی بهداشت در ژنو، نشست «اخلاق پزشکی در عرصه جهانی» ساعت ۱۸ روز دوشنبه ۴ اردیبهشت‌ماه در مرکز پژوهش توسعه مدیریت واقع در خیابان ولی‌عصر، روبه‌روی مسجد بلال صدا و سیما، کوچه مهناز پلاک ۱۵ برگزار می‌شود. داریوش فرهود بنیانگذار و استاد ژنتیک انسانی دانشگاه علوم پزشکی تهران و عضو فرهنگستان علوم جهان سوم در ایتالیا و عضو کمیته ملی اخلاق در علوم و بیوتکنولوژی کمیسیون ملی یونسکو در ایران است.

مجموعه مقالات بزرگداشت مادلونگ

مهر: از سوی موسسه مطالعات اسماعیلی لندن و با نظارت دکتر فرهاد دفتری و دکتر یوسف مرعی کتاب «فرهنگ و حافظه در قرون میانه اسلام: مقالاتی در بزرگداشت پروفسور ویلفرد مادلونگ» منتشر می‌شود. به نقل از پایگاه اینترنتی موسسه مطالعات اسماعیلی لندن، این موسسه به‌منظور بزرگداشت پروفسور ویلفرد مادلونگ اسلام‌شناس برجسته آلمانی در نظر دارد کتاب «فرهنگ و حافظه در قرون میانه اسلام: مقالاتی در بزرگداشت پروفسور ویلفرد مادلونگ» را منتشر کند. مادلونگ یکی از برجسته‌ترین اسلام‌شناسان معاصر به شمار می‌آید و به‌ویژه در زمینه‌های تفکر اسلامی و فرق و مذاهب اسلامی تحقیقات مذهبی انجام داده است. پروفسور ویلفرد مادلونگ در ۲۶ دسامبر ۱۹۳۰ میلادی در شهر اشتوتگارت آلمان متولد شد. او در سال ۱۹۵۳ به اخذ لیسانس در تاریخ و ادبیات اسلامی از دانشگاه قاهره نائل شد. وی سپس به تحصیلات عالی در موطن خود ادامه داد و در سال ۱۹۵۷ از دانشگاه هامبورگ درجه دکترا در مطالعات اسلامی را دریافت کرد. مادلونگ رساله دکترای خود را تحت نظر اسلام‌شناسان مشهور آلمانی اشتروتمان و اشپولر به پایان رساند. از سمت‌های علمی مادلونگ می‌توان به حضور او به عنوان استادیار مطالعات اسلامی در دانشگاه تگزاس در اوستین و دانشگاه شیکاگو و دانشگاه آکسفورد اشاره کرد. مادلونگ به عنوان استاد مدعو در دانشگاه کلمبیا و بسیاری دیگر از دانشگاه‌های آمریکا و اروپا تدریس کرده است.

گفت‌وگو با دکتر شهرام پازوکی

تصوف و بحران معنویت معاصر

علی معظمی

عکس: میلاد پیامی، شرق

بخش پایانی

■ خوب بیایید به این بحث نقش معنوی تصوف در اسلام برگردیم. از گذشته تا حال شما این موضوع را اجمالاً چگونه می‌بینید؟

کتاب‌های عرفانی که معمولاً بعد از ابن‌عربی نوشته شده و در عرفان نظری است عموماً تفسیرهای فصوص‌الحکم است. بزرگانی داریم که شارحان فصوص بودند و در دوره خود ما آقایانی هستند که فصوص و شرح فصوص و تمهید القواعد و مصباح الانس را درس می‌دهند. در این هم تردید نداریم که ابن‌عربی در طریقه تصوف بوده و مرشدهایش را می‌شناسیم. از شیخ ابومدین بگیرید تا بقیه. در این هم تردید نداریم که شارحان فصوص‌الحکم از جامی بگیرید تا کاشانی در طریقه تصوف بودند.

یعنی مفسران ما، همه آثار کسانی را شرح و تفسیر می‌کنند که به نحوی به تصوف مربوط می‌شود. در این هیچ تردیدی نیست. مسئله سر این است که ما الان دچار بحران معنوی هستیم و طی این ۲۷ سال پس از انقلاب ما اسم اسلام را در جهان پخش کردیم. اسلام الان دیگر به عنوان یک دین مثل ادیان دیگر نیست.

اسلام الان زیر ذره‌بین یک به یک چشمان است. در این تردید ندارم که سیاست جهانی هم بسیار مایل است که اسلام به عنوان چیزی که در قرون وسطا گفته می‌شد یک دین شمشیر و خشونت، دین دنیوی مطرح شود. در این تردیدی نیست. استقبالی که الان جوان‌ها می‌کنند از تیپ بحث‌های عرفان ادیان دیگر، از عرفان‌های هندی بگیرید تا سرخ‌پوستی بدون اینکه بخواهم حقیقت آنها را منکر شوم حاکی از این خلاء معنوی است. من نمی‌دانم به یک جوان مسلمانی که پرسش‌هایش بیشتر از پرسش‌های شک در نماز است بلکه پرسش‌های وجودی دارد که من از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم، بگویم اسلام که به نظر ما مسلمانان دین جاودان است چه پاسخی دارد؟ در مقابل در عالم جدید سیل تهاجم افکاری که آدم را ریشه‌کن می‌کند و بین زمین و آسمان معلقش می‌کند شکیات نماز پاسخ او را نمی‌دهد.

یک پاسخ این است که عرفان اسلامی این جواب را به تو می‌دهد. به آن جوان بگوییم به جای اینکه بروی سراغ عرفان هندی، برو عرفان اسلامی بخوان. یعنی چه؟ برود شرح فصوص بخواند؟ فصوص‌الحکم بخواند؟ اما او می‌خواهد عرفان را در زندگی و معاشرتش ببیند. ما با آثار کلاسیک نظری می‌توانیم پاسخگوی سئوال‌های معنوی جوان‌ها باشیم؟ من به جوانی گفتم مثنوی بخوان. گفت زبانش را نمی‌فهمم. نتوانست بخواند. در حالی که مثنوی زبانش بسیار عامیانه است. مخاطب مولانا چه کسی بوده؟ مخاطب او بقال بوده، حمال بوده، مقنی بوده، عطار بوده، فیلسوف و فقیه هم بوده. ولی در مجالس وعظ و خطابه مولانا عموم مردم کنار هم می‌نشستند. این را هم بگویم این مجلس وعظ و خطابه که ما داریم از سنت صوفیه است. مرحوم مطهری در کتابی که راجع به عاشورا نوشته بوده اشاره می‌کند که از سنت صوفیه به ارث رسیده کسی برود برای عموم حرف بزند. چرا برای عموم حرف می‌زدند؟

■ منظورتان این است که ما الان به جایی رسیدیم که زبان معنوی برای گفت‌وگو با مسلمانان جوان در ایران وجود ندارد؟

ندارد. جوان‌هایی که در خانواده‌های سنتی هستند به محض اینکه به سن بلوغ می‌رسند و جلوتر می‌آیند اگر به دنبال سئوال باشند بعضی‌شان جواب دارند. نمی‌دانم این جواب چقدرش جواب آبا و اجدادی است. ولی من اصلاً نمی‌خواهم سئوال را نقد کنم. چون همیشه برای من سئوال محترم است. فکر می‌کنم اگر دین قرار است آبا و اجدادی نباشد باید با سئوال شروع شود. در اصول دین اگر تحقیق نباشد چه فرقی با فروع می‌کند. جوانی که در پی این است که در اصول تحقیق کند سئوال خواهد داشت. ما در ۵۰۰ سال پیش نیستیم. در عالمی سنتی که همه چیزش به همه چیزش بخورد. خوردن، خوابیدن، معاشرت، ازدواج و درس خواندن همه در یک سیستم منسجم است. خوب یا بد. ما در عالم مدرن هستیم که این عالم مدرن خودش لوازم و حرف‌هایی دارد که پرسش برای ما ایجاد می‌کند. از اولین اصول اعتقادی ما تا جزیی‌ترین مسائل فروعی، پرسش برای ما ایجاد می‌کند. مثل همان بحثی که ما الان در آن مانده‌ایم. تعارض علم و دین مثلاً. بالاخره ما باید پاسخ اسلامی برایش پیدا کنیم. اینها را چطور باید جواب بدهیم. ما که نمی‌توانیم از اصول فقه استفاده کنیم. وقتی که ما جوان‌هایمان را می‌خواهیم به معنویت اسلامی دعوت کنیم این معنویت را از کجا می‌خواهیم نشان بدهیم؟ وقتی سئوال پیش می‌آید چطور می‌خواهیم جواب بدهیم؟ می‌خواهیم ارجاع بدهیم به فروع؟ به مباحث سنتی که مخاطب زمان خودش را داشته ولی الان نمی‌تواند مخاطب داشته باشد؟ خوب او را می‌رانیم.

ما همه چیز را روی مسائل سیاسی و اقتصادی می‌بریم. توجه نمی‌کنیم این خلاء معنوی کجاست. به دادگاه‌های ما که مراجعه می‌کنید علت این جمعیت کثیر که در آنجا می‌بینید این نیست که ما قانون کم داریم، علتش این است که ضمانت قانونی کم داریم. ضمانت قانونی اخلاق است. آن زمان که دو طرف در یک معامله ملکی یک تار سبیلش را می‌گذاشت و کفایت می‌کرد تا الان که شما برای گرفتن یک ماشین قسطی از وزارت علوم باید ۷۰ تا سفته را خودتان امضا کنید و ۵۰ نفر هم امضا کنند فرقش چه بود؟ فرقش این بود که آن تار مو از سر اخلاق و وجدان اخلاقی بود. کار خودش را می‌کرد. اما حالا از سر قانون است. قانون پشتوانه‌اش یا باید عقل باشد یا باید یک معنویت دینی باشد. ترس از یک مبداء عالی باشد. ما که نظام قوانین‌مان شرعی است و عقل کانتی نیست، عقل کانتی تکلیف را فی‌نفسه منظور می‌کند. تو نباید دروغ بگویی. ما دروغ نمی‌گوییم به اعتبار اعتقادات شرعی‌مان. به اعتبار اینکه دروغ گفتن خلاف اعتقادات ما هست. دروغ نمی‌گوییم به خاطر حفظ یک جامعه مدنی که حقوق در آن مهم است. یا به تکلیف دروغ نمی‌گوییم و یا به قانون. حالا قانون ما که پشتوانه آن تکلیف شده، تکلیف شل شده قانون جواب نمی‌دهد. این معنا را در تصوف و عرفان می‌دیدیم که روی آن تاکید می‌شد. ما چه داریم به جوانمان بدهیم؟ چه پاسخی برای آن داریم. آقای دکتر نصر کتابی نوشته در مورد پاسخ‌هایی که می‌شود به یک جوان معاصر مسلمان داد. شما آن را نگاه کنید. ایشان بیشتر جوان معاصری را در نظر دارد که در غرب زندگی می‌کند اما ما در کشوری که کشوری مسلمان است چه جوابی داریم که بدهیم؟ در حقیقت تصوف حضور در اجتماع داشته. تصوف، حوزه علمیه و حوزه فکری نبوده که اهل علم به سراغش بروند. تمام آنهایی که جامعه‌شناسی کار می‌کنند اصناف و طبقات را که بخوانید هر کدام به طریقتی وصل بودند و شعار اصناف هم فتوت و جوانمردی بوده. به همین دلیل هم کسانی که بخواهند در مورد اصناف درباره اسلام تحقیق کنند باید بروند فتوت‌نامه‌ها را بخوانند. هر کدام از اصناف حتی صنف قصاب فتوت‌نامه خود را داشته، صنف معمار، صنف خطاط و بنا همه مرامنامه‌های طریقتی‌شان را داشته. همه خودشان را می‌رساندند به یکی از مشایخ صوفیه و می‌گفتند مرشد اول ما او بوده و از طریق او می‌رساندند به حضرت علی و یا یکی از انبیا. فرض کنید بنایان خودشان را می‌رساندند به حضرت ابراهیم. به خاطر اینکه حضرت ابراهیم خانه کعبه را درست کرد. چرا خودشان را می‌رسانند به یک مبداء عالی الهی؟ به جهت اینکه می‌خواستند بگویند روابط صنفی ما، حرفه ما که عین هنر و صنعت ما هست، پشتوانه معنوی دارد. من بنا نیستم که خانه بسازم، من بنایی می‌کنم در عین حال سیر و سلوک معنوی هم می‌کنم. بیشترین ارتباط و نسبت بین اصحاب حرفه و صنعت و هنر در ایران با طریقه‌های تصوف است. وقتی میرسیدعلی همدانی از ایران به هند و پاکستان می‌رود برای اینکه آنها را به اسلام دعوت کند - شمشیر میرسیدعلی همدانی و شاه نعمت‌الله ولی که شمشیر ظاهری نبوده، شمشیر باطنی بوده- یک آدم یک لاقبا به نام میرسیدعلی همدانی وقتی به شبه‌قاره می‌رود که ارقام مبالغه‌آمیز است اینکه چند هزار نفر، یک میلیون نفر چند روزه به دست او مسلمان می‌شوند، همراه خودش یک عده از اصناف را هم می‌برد. چرا؟ برای اینکه مخاطب تصوف، کسی که دین‌های نظری خوانده باشد نیست. همین بقالی است که ممکن است اصلاً سواد خواندن هم نداشته باشد.

این طور تصوف در متن جامعه حضور داشته و چطور شخص با حرفه‌ای به کمال نفسانی هم می‌رسیده. پشتوانه معنوی هم داشته که سبیلش ارزش داشته است.

■ چیزی که شما می‌گویید این است که معنویت پشتوانه معنابخشی به کل زندگی فرد مسلمان بوده. اما این می‌شکند؟

این معنویت دچار بحران می‌شود. در ایران به خصوص این بحران از جانب ظاهرگرایی معنویت را تصوف تامین می‌کرده. اصلاً اخلاق اجتماعی برعهده مربیان عرفانی بوده. به همین دلیل است که بین علما و عرفا تا قبل از دوره صفویه خیلی نزدیکی بوده. در حقیقت از اواسط صفویه است که شکاف ایجاد می‌شود. شما می‌خواهید وضعیت ایران قبل از صفویه را ببینید بروید تاجیکستان. آنجا می‌بینید که طرف شیخ نقشبندی است و امام جمعه مسجد است. در مصر، در نماز جمعه، مشایخ صوفیه جایگاه خودشان را در کنار علما دارند و در کنار هم نماز جمعه می‌خوانند.

■ در کردستان هم وضعیت به گونه دیگری است.

بله. در مناطقی که بین علم، عالم و صوفی شکاف نیفتاده این گونه است. این اختلاف شیعه و سنی هم نیست. تصوف خودش حلقه رابط شده است.

■ ظاهراً وهابی‌ها جزء اولین فرق مستحدثی هستند که روبه‌روی تصوف می‌ایستند.

بله از این فرقه است که بن لادن درمی‌آید. ما گاهی ته دلمان خوشحال می‌شویم که بن لادن درمی‌آید. می‌گوییم خوب پدرشان را درآورد. متوجه نمی‌شویم که خب این پدر ما را هم درمی‌آورد. کسانی که بن لادن را دنبال می‌کنند تشویق نکنید. تفکر بن لادن یک سرش وهابیت است.

اینکه عرض کردم اختلافی میان علما و عرفا نبوده، کسانی که وقف می‌کردند هم خانقاه وقف می‌کردند و هم مسجد و تکیه. وقف‌نامه ربع رشیدی که خواجه رشیدالدین فضل‌الله وقف کرده را ببینید. این طور نبوده که خانقاه بخواهد جای مسجد را بگیرد. شهید اول کتابی دارد به نام کتاب‌الدروس درباره وقف. بحث سر این است که ما چه چیزهایی را می‌توانیم وقف کنیم. می‌گوید: الصوفیون المشتغلون بالعباده والمعرضون عن الدنیا. صوفیه که برای خانقاه وقف می‌کنند موقوفه‌شان چه حیثیتی دارد. بعد شرح می‌دهد که صوفیه چه کسانی هستند. صوفیه کسانی هستند که مشغول عبادت هستند، از دنیا رویگردانند. این را در مقام مدح آنها می‌گوید. مرحوم کاشف‌الغطاء کتابی دارد به نام کشف‌الغطاء. بابی دارد به نام وقف. آنجا شرح می‌دهد که اگر بر صوفیه وقف کند و این صوفیه عارف باشند، بر کسانی وقف می‌کند که از دنیا خودشان را کنار می‌کشند و به عبادت مشغول هستند. مگر شهید اول و کاشف‌الغطاء جزء علما نبودند؟ این اولین بار است که چنین چیزی را می‌شنوم. این ارتباط بوده. در همین جریان انقلاب کسانی که تفکیک می‌کنند جزء اولین کسانی که اعتراض و مخالفت می‌کنند با حکومت مرحوم آقای حاج سلطان حسین تابنده بود که مجتهد هم بود. در حقیقت برادر قطب فعلی سلسله که همان آقای کاشف‌الغطاء اجازه اجتهاد به ایشان داده. مرحوم آقای خویی از آقای تابنده می‌خواهد که شما در ایران رساله بنویسید. آقای خویی که در عراق بوده، نامه‌ها و مکاتبات و شرح آنها هست. اوایل انقلاب یک سری از تندروها که بسیاری از علمای ما را هم کشتند، گروه فرقان وقتی به حسینیه تهران تعرض می‌کنند ـ اوایل انقلاب یک‌بار حسینیه را آتش زدند که دوباره ساخته شد ـ خود امام جلو آنها می‌ایستد.

■ به نظر شما این چطور اتفاق می‌افتد؟

وقتی به این کنگره‌های خارجی که می‌رویم، بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر ما در موضع عجیبی قرار گرفتیم. باید یک جوری نشان دهیم که اهل صلح هستیم. همین اخیراً مقاله‌ای خواندم که یک نفر از نزدیکان پاپ جدید نوشته بود. گفته بوده اسلام اصلاح‌پذیر نیست. مبانی‌اش بر خشونت است. بویی از صلح در آن نیست. ما باید اسلام صلح را نشان دهیم. باید جنبه معنوی آن را نشان دهیم. جنبه معنوی آن در تصوف است. اخیراً گروهی از علمای مختلف از کلیساهای کاتولیک و پروتستان به ایران آمده بودند. گفت‌وگوی سه‌جانبه میان اینها و ایران، کلیسای انگلیکان، کلیسای لوتری و مسلمانان. در جلسه آنها در قم بود که کسی به من گفت شما اینجا دارید با ادیان دیگر گفت‌وگو می‌کنید ببینید گفت‌وگو بین دو گروه مسلمان به چه صورت است. خشونتی که بر یک گروه مسلمان دیگر روا می‌شود. در همان‌جا به ما می‌گفتند شما جنبه صلح‌طلبانه اسلام را نشان دهید.

اسلام الان به دین شمشیر معروف است. کسی نگاه نمی‌کند که اسلام هم حکم به تلافی به نفس دارد، هم حکم به احسان دارد. هر کسی به شما بدی کرد به او احسان کنید. همه حکم اول را می‌بینند که مقاله من در آن نشست راجع به همین بود.

اینکه اسلام جنبه جهاد اصغر را داشت اما جهاد اکبر را هم داشت. در تصوف بر جهاد اکبر آن تاکید شده است. این اکبر است و آن اصغر است. من به آنها گفتم ذوالفقار علی در صدر اسلام ذوالفقار بود که می‌کشت. بعد در تاریخ اسلام این ذوالفقار تعبیر شد به ذکر و فکر سالک. ذوالفقار دو لبه داشته است. ذکر و فکر برای کشتن نفس اماره. وقتی این تفسیر را برایشان کردم بسیار برایشان جالب بود. گفتم هزار و چهارصد سال است که ذوالفقار علی ذوالفقار ذکر و فکر است. اینکه باید نفست را اصلاح کنی. چرا می‌گویید اسلام اهل صلح نیست؟ اسلام از ریشه سلم است. سلم از صلح بالاتر است. صلح فقط جنبه خارجی دارد. سلم جنبه نفسانی هم دارد. آرام روانی در آن هست. همان که بودایی‌ها به آن صلح کل می‌گویند. یعنی آدم در درون وجودش به یک سلم برسد. به یک آرامش روانی برسد. آن شمشیر علی در زمان غیبت ذوالفقار نیست. جهاد اکبر جای جهاد اصغر را گرفته. فقط در صدر اسلام ما جهاد اصغر داشتیم. چه کسی مروج جهاد اکبر بود. اصلاً تصوف جنبه جهاد اکبر اسلام است. ما که می‌خواهیم گفت‌وگو کنیم خدا می‌داند که همه مجبوریم استناد کنیم به مثنوی یا به رومی یا به کلیات شاه نعمت‌الله ولی و . . .

ما می‌خواهیم پیام‌مان جهانی باشد. می‌خواهیم بحثی کنیم از اسلام نه در منطقه ایران و نه از جانب ۳۰۰- ۲۰۰ میلیون شیعه بلکه از جانب یک میلیارد و چندصد میلیون مسلمان. ما در میان مسلمانان جهان اقلیت هستیم. چه پیامی داریم؟ آیا این پیام، پیام فقه شیعه است؟ لااقل از نظر شیعه اجتهاد معنی‌اش همین است که مجتهد باید عالم به زمان باشد. اگر بخواهیم پیام‌مان جهانی باشد. تفکر اسلام باید جواب بدهد. تفکر اسلامی در کجا بیشترین ظهور را کرده است؟ در فلسفه اسلامی، در عرفان و تصوف اسلامی. تفکر می‌گوییم نه سیستم حقوقی که ما فقه می‌گوییم. می‌رویم سراغ فلسفه اسلامی: از فارابی شروع کن تا ملاصدرا، تا حاج ملاهادی سبزواری، مرحوم علامه طباطبایی هیچ‌کدام از آنها هستند که عاری از گرایش‌های صوفیانه باشند؟

ابن‌سینا را ببینید؟ اشارات و تنبیهات چیست. آخرین کتاب‌هایش نمط نهم اشارات چیست؟ فارابی که اصلاً به تصوف مشهور بود. اصلاً به دنبال این هستند که کدام طریقه بوده. برخی می‌گویند از اسماعیلیه بود. سهروردی که می‌گوید وارث حکمت خالده در ایران نه ابن‌سینا بلکه بایزید بسطامی و سهل تستری است. ملاصدرا شارح فصوص است. ملاهادی سبزواری کسی است که به بزرگان تصوف احترام می‌کرد. مرحوم سلطان علی شاه گنابادی را ملاهادی سبزواری به مرحوم سعادت علی شاه اصفهانی معرفی کرد. سعادت‌علی شاه اصفهانی خودش عامی بود. اصلاً درس نخوانده بود. ولی حاجی گفت یک بار خودش سبزوار آمده بود برای دیدن سعادت‌علی شاه اصفهانی رفته، آن موقع سلطان محمد گنابادی شاگرد فضل بود که گفت برو به دیدن او. اینها حکمای ما هستند. ما یک فیلسوف در عالم اسلام داریم که اهل تصوف نیست. آن هم ابن رشد است. ابن رشد در تحول فلسفه اسلامی چه سهمی دارد؟ هیچ سهمی ندارد. بیشترین سهم را هم در توسعه اسلامی همین‌ها داشتند. کافی است به کشورهای مسلمان شده بروید، از شبه‌قاره هند تا پاکستان و اندونزی، مالزی، چین اسلامشان صوفیانه است. به واسطه طریقه‌های تصوف مسلمان شده‌اند. جالب این است که سهم ایران است چون طریقه‌های تصوف غالباً در ایران رشد پیدا کردند. به همین واسطه هم هست که فرهنگ دینی‌شان ایرانی است. یعنی زبان فارسی، زبان دینی آنها است و الان در بلغارستان، ترکیه و چین وضو نمی‌گویند. می‌گویند دست‌نماز. صلات نمی‌گویند، نماز می‌گویند. در چین کتاب لوایح جامی زودتر از قرآن به چینی ترجمه شده است. ۲۰۰ سال زودتر ترجمه شده است.

اگر می‌خواهیم پیام جهانی درباره اسلام داشته باشیم باید رویمان را به تصوف کنیم. می‌بینیم که غربی‌ها به خصوص بعضی از مستشرقین تلاش می‌کنند بگویند تصوف ربطی به اسلام ندارد. منتها نظر آنها این است که مطالبی که در تصوف است اجل از اسلام است. اسلام دین شمشیر است و دنیا. اما آن اسلام‌شناسانی که این نظر را رد می‌کنند و الان بیشترین سهم در معرفی اسلام را به غرب دارند همه منتسب به تصوف هستند. همه بدون استثنا. منتها اظهار نمی‌کنند.

■ منتها اگر بخواهیم عمیق‌تر نگاه کنیم، اتفاقی که افتاده این بوده: تفکر دینی آنجایی مقبول بوده که قادر بوده معنابخشی به زندگی فرد در تمام شئونات‌اش بدهد. اما از یک جایی به بعد با پررنگ شدن وجوه سیاسی دین عواملی وجود داشتند که این سازوکارهایی که معنویت را ترویج می‌دهد کنار بزنند و روایت خودشان را جا بیندازند. شما می‌گوئید اگر تلاش اخیر پیروز شود آجرهای این ساختمان سرجایش بند نخواهد شد؟

من تا بن وجود به این اعتقاد دارم. ولی اعتقاد دارم که پیروز نمی‌شود. من یک مقدار خرافی هم هستم. به این هم اعتقاد دارم که چراغی را که ایزد برفروزد، هر آن کس پف کند ریشش بسوزد. این هم جزء خرافات من است!

اگر معنویت حفظ شود شریعت می‌تواند خودش را نشان دهد. اگر نتواند حفظ شود شریعت هم شل می‌شود. دین تبدیل به ایدئولوژی می‌شود. دینی که معنا نداشته باشد تبدیل به ایدئولوژی می‌شود به معنای مذموم لفظ. وقتی تبدیل به مرامنامه حزبی بشود که یکی از بهترین نمونه‌هایش حزب‌های کمونیستی بوده می‌خواهد عالم را عوض کند بدون اینکه قبلاً خودش را عوض کند. می‌خواهد از تکلیف دستورالعمل به کل عالم بدهد. نگرشش به اسلام نه نگرشش به یک دین جامعی که جامع ظاهر و باطن و دنیا و آخرت است. برای اینکه یک نگرش نسبی است. به همین دلیل هم اکتیویسم می‌شود. نگاهش به دین ایدئولوژیک است. نگاهش به دین خوارجی است. برای همین امر به معروف و نهی از منکر را نه در وجود خودش بلکه با دست خودش می‌خواهد اعمال کند. خوارج آدم‌های منحرفی که نبودند. به احتمال زیاد بعضی‌هایشان نماز شب هم می‌خواندند.

اما تیپ فکری خوارج متناسب با آن نگرشی نیست که معنای علی را ببیند. معنویت علی را ببیند. معنویت علی را که ندیدند. علی را نتوانستند بشناسند. وقتی که نگرش معنوی از دین بیرون برود دین تبدیل به یک ایدئولوژی حزبی می‌شود. وقتی به یک ایدئولوژی حزبی تبدیل شود مثل بسیاری از احزاب دیگر تمایلات فاندامنتالیستی در آن پیدا می‌کند. وقتی این تمایلات پیدا شود می‌خواهد عالم و آدم مال خودش باشد و تصرف کند. نمونه مسیحی آن بوش است که می‌خواهد آدم و عالم را تصرف کند. در آن نگرش دین دیگر نیست.

■ می‌توانیم از حرف شما این برداشت را کنیم که آن وجهی از دین قابلیت معنابخشی دارد که طریقت باشد. ایمان متصلبی نباشد.

من نمی‌خواهم معنی ایمان متصلب این باشد که همه‌اش شک آن را می‌خورد. نه. شک بوف‌کوری نیست که بخورد. این، آن شک نیست. این شکی معرفتی است. شک معرفتی به این معنا که هنوز یک پله بالاتر هست. هنوز من به حقیقت مطلق نرسیدم. پیامبر تا آخر می‌فرماید (ماعرفناک حق معرفتک) این است که طریقت ته ندارد. وقتی می‌گوییم دین طریق راه است و ته ندارد و هر چه جلوتر بروی یک راه دیگر باز می‌شود به این معنا است که نمی‌تواند متصلب شود. اما به این معنا نیست که شک مثل خوره طرف را بخورد. به این معنا است که هر لحظه شخص با توبه، تحقیق به معنای دقیق لفظ حق‌جویی می‌کند و می‌خواهد خودش را نو کند. اینکه یک جا نمی‌ماند. این از لوازم کار خداست. تمام انبیایی که در قرآن اسم‌شان آمده همه مراتب سلوکی داشتند. خود ابراهیم یک جا می‌گوید خدایا به من نشان بده چه‌جور مرده را زنده می‌کنی؟ سئوال دارد. موسی می‌گوید خودت را نشان بده. آنها هم به یک معنا، اهل طریق هستند. این را از نظر طریقت ببینید. طریقت اجازه نمی‌دهد کسی خشک شود و یک‌جا بماند. اگر کسی اهل طریق و حقیقت باشد باید مرتب نو بشود. آن جاهایی را که می‌بینید حافظ بند می‌کند به صوفی، آنجایی است که نو نشده. حافظ به عنوان کسی که بیشترین تشکیک را می‌کند و بیشترین ارادت را به تصوف دارد، ما باید در اشعارش متوجه شویم که حافظ سالکی است که دم‌به‌دم خودش را نو می‌کند. دم‌به‌دم سئوال می‌کند و جلو می‌رود. دم‌به‌دم در همه‌چیز تشکیک می‌کند. باید تشکیک کرد، چون لوازم ایمان است. وقتی پیامبرش می‌فرماید ماعرفناک حق معرفتک، امور را آن‌چنان که هستند به من نشان بده یعنی من هم تقاضای معرفت بیشتری دارم. تقاضای معرفت بیشتر لازمه ایمان است. منتها کسی است که می‌گوید همین است که من گفتم. شهادتین را که گفتم مسلمانم. اعمال شریعت را هم که انجام بدهم تدینم را پیدا کردم. نه! تدین که این نیست، این تشرع است. معلوم نیست. مگر اعراب در صدر اسلام به پیامبر نگفتند ما ایمان آوردیم. آیه نازل شد به آنها بگواسلام آوردید ایمان نیاوردید. طریقت در جهت تفهیم ایمان است. در جهت این است که شخص را متوجه کند که اسلام یک چیز است ایمان چیز دیگر است.

■ من می‌خواهم بحث را ببندم. برمی‌گردم به جایی که شروع کردیم. با این وصف به نظر شما کسی که می‌خواهد لوازم و اسباب زندگی معنوی را طرد کند چه پیش‌بینی‌ای می‌شود داشت. چه دستاوردی برای خودش دارد و چه تاثیری می‌گذارد؟

ما الان در ۲۰۰ سال پیش نیستیم. در جایی هستیم که به تصور خودمان همه ایرانیان از اول شیعه بودند. مثل فیلم دایی جان ناپلئون که گفت مملکت قیاس‌آباد شهر ایران نیست. ما الان در جهان زندگی می‌کنیم. ایرانی‌ای هستیم که در جهان زندگی می‌کنیم. ایرانی‌ها نسبت به خود ایران خیلی احترام قائل هستند. برای اینکه ایران سرزمین معنوی همه ادیان بوده است. من در این تردید ندارم که سرزمین معنوی اسلام ایران است.

حتی آمدن امام رضا(ع) به ایران را که عنوان مظهر طریقت است یک رمز معنوی می‌دانم، برای اینکه معنویت اسلام در ایران بوده است. ایرانی‌ها هستند که در عید نوروز هم قرآن می‌خوانند و هم آئین نوروز چند هزارساله را به صورتی که بوده به جا می‌آورند. ترکیب عجیب و غریبی است. ترکیبی است که در اشعار حافظ می‌بینید: از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند/ که آتشی که نمیرد هنوز در دل ماست. در دیرمغان حافظ را عزیز می‌دانند. در این تردید ندارم که این آتش روشن است. این آتش، آتش معنوی است. با مخالفت ظاهری این و آن هم نمی‌شود خاموشش کرد. ایرانی‌ها بیش از همه متوجه این حقیقت معنوی اسلام شدند که در تصوف و تشیع به معنای حقیقی لفظ است. رکن رکین آن امر ولایت است، به معنای عرفانی آن ایرانی‌ها متوجه این قضیه بودند. از ایران بوده که این سلسله‌های صوفی به عنوان مروجین و مبلغین اسلام به همه‌جای دنیا رفتند. چشم امید مسلمانان جهان آنها که اهل نظر هستند و ظاهرنگر نیستند و به دنبال تفکر هستند و تجدید تفکر اسلامی و یا حیات تفکر اسلامی را در عالم مدرن به تجدید شریعت صرف نمی‌دان